یادداشت

پازل اقتصاد جنگ در چهار پرده

پرده دوم؛ اقتصاد جنگ به نفع ایران

ادامه از صفحه اول

آنچه در میان هیاهوی رسانه‌ای واشینگتن کمتر درباره آن صحبت می‌شود، صورت‌حساب اقتصادی جنگ است. ترامپ و دولت او تلاش دارند تصویر یک عملیات نظامی کنترل‌شده و موفق را به افکار عمومی منتقل کنند؛ اما واقعیت این است که اثرات اختلال در تنگه هرمز، به شعاع اصابت موشک‌ها محدود نمانده و به فاصله هزاران کیلومتری از منطقه درگیری رسیده است. در واقع، برد اقتصادی یک موشک الزاما با برد فیزیکی آن اندازه‌گیری نمی‌شود. اثر یک اختلال در تنگه هرمز می‌تواند از طریق قیمت نفت، فرآورده‌های نفتی، سوخت دریایی، نرخ بیمه، هزینه حمل‌ونقل و قیمت تمام‌شده کالا، تا بازارهای آسیای جنوب شرقی، اروپا و آمریکا امتداد پیدا کند؛ این همان نقطه‌ای است که مفهوم «اقتصاد جنگ» اهمیت پیدا می‌کند. برای درک بهتر این تفاوت، کافی است معادله نامتقارن هزینه نظامی واکاوی و به ارقام هزینه نظامی دو کشور نگاه کنیم. بر اساس داده‌ها هزینه نظامی ثبت‌شده، ایالات متحده در سال ۲۰۲۵ حدود ۹۵۴ میلیارد دلار و هزینه نظامی ایران حدود ۷.۴ میلیارد دلار بوده است. بر این اساس، هزینه نظامی آمریکا تقریبا ۱۲۹ برابر ایران است. ایالات متحده بخش عظیمی از منابع نظامی خود را صرف نگهداری و به‌کارگیری نیروی هوایی، ناوگان هواپیمابر، ناوهای جنگی، هواپیماهای پیشرفته، شبکه‌های اطلاعاتی، پایگاه‌های خارجی و سامانه‌های لجستیکی می‌کند. در مقابل، راهبرد دفاعی ایران بیش از هر چیز بر موشک‌های بالستیک و کروز، پهپادها، پدافند و میدان مین چندلایه دریایی و ظرفیت‌های جنگ نامتقارن استوار است. این تفاوت صرفا یک تفاوت تسلیحاتی نیست؛ تفاوت در فلسفه هزینه‌کرد نظامی و سطح بازدارندگی بهینه‌ای است که برای هر طرف به دست می‌آید. برای آمریکا، حفظ برتری نظامی مستلزم استمرار فعالیت یک ماشین عظیم تسلیحاتی/لجستیکی و هزینه‌های سرسام‌آور نگهداری و حفظ ذخایر موشکی در چند جبهه مختلف است که نیازمند کوهی از منابع است. برای ایران، بخشی از راهبرد بازدارندگی بر ایجاد هزینه‌های نامتقارن بر طرف مقابل، لجستیک و تجهیز کاملا خودکفا در یک ساختار سلسله‌مراتبی مستقل آفندی و بستر ژئوپلتیک غیرقابل نفوذ در اعماق شهرهای موشکی متمرکز شده است. در چنین میدانی، فرسایش معلول و رابطه مستقیمی با دو مخرج هزینه-زمان دارد. به زبان ساده، مسئله فقط این نیست که یک موشک ایرانی چه میزان هزینه ساخت و یک سامانه دفاعی برای رهگیری آن موشک چقدر هزینه می‌برد؛ مسئله مهم‌تر این است که استمرار وضعیت حضور مؤثر، آماده‌باش، اسکورت دریایی، سوخت‌رسانی، تعمیرات، نگهداری و استقرار نیروها چه هزینه‌ای به بودجه آمریکا سوار می‌کند. پنج هزار کیلومتر دورتر، وقتی جنگ به سواحل کامبوج و تایتانیک مدرن می‌رسد. شاید هیچ نمونه‌ای به‌اندازه ماجرای کشتی تفریحی «ادیسی» نتواند ابعاد اقتصادی این جنگ را به تصویر بکشد. در روزهایی که رسانه‌های آمریکایی تصاویر بازدید فرمانده سنتکام از تنگه هرمز را منتشر می‌کردند، خبر دیگری از سواحل کامبوج منتشر شد که در نگاه اول ارتباطی ویژه‌ای با میدان جنگ داشت. کشتی کروز اودیسی متعلق به شرکت آمریکایی Villa Vie Residences که قرار بود سفری چندساله به دور دنیا را با حدود ۲۰۳ مسافر میلیاردر خود ادامه دهد، در بندر سیهانوکویل کامبوج متوقف شد و برنامه سفر آن به مقصد ویتنام به حالت تعلیق درآمد. دلیل چه بود؟ جهش هزینه سوخت دریایی. بر اساس گزارش آسوشیتدپرس و رویترز، هزینه روزانه سوخت به‌ازای هر کابین که پیش از جنگ به‌طور متوسط حدود هزارو ۸۰۰ دلار بود، به هشت هزار دلار افزایش یافت و شرکت مجری تور اعلام کرد قادر به تحمل زیان عملیاتی ناشی از این افزایش نیست و از مسافران خواسته شد در کامبوج کشتی را ترک کنند. این ماجرا صرفا داستان تلخ تعدادی گردشگر ثروتمند آمریکایی نیست؛ این اتفاق یک نمونه عینی از انتقال هزینه جنگ به زنجیره اقتصادی جهانی و بازارهای گردشگری است. وقتی یک کشتی تفریحی لوکس با چنین افزایشی در هزینه سوخت مواجه می‌شود، باید پرسید وضعیت کشتی‌های کانتینربر، نفتکش‌ها، شناورهای حمل فله، ناوگان صیادی و شرکت‌های حمل‌ونقل منطقه‌ای و دریک گام بالاتر ابرهزینه پشتیبانی و لجستیک ناوگان عظیم جنگی آمریکا در منطقه چگونه خواهد بود؟ در چنین وضعیتی حتی اگر یک کشتی بتواند از تنگه عبور کند، افزایش حق بیمه، هزینه اسکورت، تأخیر و هزینه‌های عملیاتی ممکن است اقتصاد آن سفر را از توجیه خارج کند. این همان معنای واقعی اختلال در زنجیره تأمین است. نفت و فراورده‌های نفتی فقط بخشی از مسئله‌اند. افزایش هزینه زنجیره تولید کودهای شیمیایی، مواد اولیه صنایع پتروشیمی، محصولات پلیمری، مواد غذایی و بسیاری از کالاهای واسطه‌ای روی دیگر این سکه است. بنابراین، تنگه هرمز صرفا یک مسیر عبور نفت نیست؛ بخشی از شبکه عصبی اقتصاد جهانی است.

پرده سوم: صورت‌حساب لشکرکشی آمریکا

ترامپ بزرگ‌ترین ظرفیت دریایی و ناوگروه‌های نظامی خود را به منطقه خلیج فارس و دریای عمان گسیل کرده است. این استقرار علاوه بر هزینه مستقیم عملیاتی، لجستیکی، پشتیبانی، سوخت‌رسانی، تعمیر و نگهداری، جابه‌جایی تجهیزات و جایگزینی تسلیحات مصرف‌شده را به همراه دارد. هزینه‌های سرسام‌آوری که در نهایت از منابع عمومی و از محل مالیات شهروندانی که در انتخابات میان‌دوره‌ای، بیش از هر زمان دیگری نسبت به تورم و هزینه زندگی حساس شده‌اند، تأمین می‌شود. به همین دلیل، مسئله جنگ برای دولت ترامپ فراتر از معادلات نظامی به یک مسئله انتخاباتی تبدیل شده است. هر روز استمرار درگیری، علاوه بر هزینه‌های مستقیم نظامی، خطر تداوم فشار بر قیمت انرژی، افزایش انتظارات تورمی و نارضایتی مصرف‌کنندگان آمریکایی و کشورهای مصرف‌کننده نفت و همچنین شرکای منطقه‌ای آمریکا را نیز افزایش می‌دهد.

راهبرد ایران؛ سکون در زمین اقتصاد

به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی تلاش کرده است در کنار راهبرد مقاومت نظامی، مدیریت اقتصادی صحنه نبرد را نیز به یکی از مؤلفه‌های اصلی بازدارندگی تبدیل کند. همان‌گونه که واشینگتن طی ماه‌های اخیر با فشار اقتصادی و محاصره دریایی تلاش کرده است هزینه استمرار مقاومت را برای ایران افزایش دهد، تهران نیز توانسته از موقعیت ژئوپلیتیک خود در تنگه هرمز برای افزایش هزینه روزشمار استمرار حضور نظامی آمریکا استفاده کند. در این چارچوب، واشینگتن برای نمایش و حفظ امنیت یک آبراه بین‌المللی، ناچار به تحمل هزینه‌های مستمر نظامی و عملیاتی شده است. به بیان دیگر، اگر پیش از جنگ عبور تجاری از تنگه هرمز بر اساس سازوکارهای متعارف بازار و بدون نیاز به این سطح از پشتیبانی نظامی انجام می‌شد، اکنون تأمین امنیت آن به یک مأموریت پرهزینه نظامی برای آمریکا و دولت ترامپ تبدیل شده است. این وضعیت را می‌توان انتقال هزینه امنیت از میدان نبرد به بازار و بودجه نظامی آمریکا دانست. البته نباید از این تحلیل به این نتیجه رسید که ایران بدون تحمل هزینه اقتصادی محاصره یا آسیب‌پذیری در برابر فشارها قرار دارد. محاصره، محدودیت صادرات، کاهش درآمدهای ارزی و اختلال در تجارت خارجی، همگی هزینه‌های واقعی و سنگینی برای اقتصاد ایران ایجاد می‌کنند. اما مسئله اصلی در اقتصاد جنگ، میزان مطلق خسارت نیست؛ نسبت هزینه تحمیل‌شده به هر طرف، توان تحمل آن و مدت زمانی است که هر طرف می‌تواند وضعیت موجود را ادامه دهد. در اینجا زمان و فرسایش به یک متغیر کلیدی تبدیل می‌شود. آرامش ظاهری تردد کشتی‌ها در تنگه هرمز، حتی اگر با اسکورت و پاک‌سازی مسیرها حفظ شود، لزوما به معنای حذف ریسک نیست. تداوم این وضعیت نیازمند منابع، نیروی انسانی و آمادگی عملیاتی مستمر است و هرگونه تشدید تنش می‌تواند محاسبات اقتصادی را دوباره تغییر دهد. در واقع، ایران تلاش می‌کند از موقعیت جغرافیایی و ظرفیت‌های بازدارندگی خود برای تغییر نسبت هزینه‌ها استفاده کند؛ راهبردی که در صورت مدیریت صحیح تنش و جلوگیری از گسترش غیرقابل کنترل جنگ، می‌تواند بخشی از اهرم‌های اقتصادی و سیاسی ازدست‌رفته در توافقات پیشین، از جمله توافق اسلام‌آباد را به یک اهرم چانه‌زنی تبدیل کند. نکته اساسی این است که قدرت ژئوپلتیک زمانی به دستاورد اقتصادی تبدیل می‌شود که بتوان آن را در قالب توافق، رفع محدودیت، تضمین منافع تجاری و ترتیبات پایدار امنیتی نقد کرد.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

راهپیمایی ۱۳ آبان در سایه جنگ، با محوریت شهدای میناب و مطالبات تازه در سیاست خارجی و هسته‌ای

خیابان در امتداد جنگ



عکس: هادی زند، ایسنا

راهپیمایی ۱۳ آبان امسال را نمی‌توان صرفا در امتداد آیین سالانه روز ملی مبارزه با استکبار جهانی دید. خیابان‌های تهران در این روز، بیش از آنکه فقط محل بازتولید شعارها و نمادهای آشنای چهار دهه گذشته باشند، صحنه بازتاب تحولات تازه‌ای بودند که پس از حملات نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران، معادلات سیاسی و امنیتی کشور را تحت تأثیر قرار داده‌اند. جنگ، شهادت دانش‌آموزان میناب، تحولات خلیج فارس و تنگه هرمز و آینده مناسبات تهران و واشینگتن، امسال به عناصر اصلی روایت این مناسبت تبدیل شده بودند؛ روایتی که در کنار حافظه تاریخی ۱۳ آبان، حامل نشانه‌هایی از تغییر اولویت‌ها و مطالبات سیاسی نیز بود. راهپیمایی سراسری ۱۳ آبان ۱۴۰۵ با شعار «میثاق با شهیدان، نبرد با استکبار» در بیش از ۹۰۰ نقطه کشور برگزار شد. در تهران، حرکت راهپیمایان از ساعت ۹ صبح و از میدان فلسطین به سمت محل سابق سفارت آمریکا آغاز شد؛ مکانی که در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی با عنوان «لانه جاسوسی» شناخته می‌شود و همچنان یکی از مهم‌ترین نمادهای تقابل تاریخی ایران و ایالات متحده است. با این حال، آنچه در مسیر راهپیمایی امسال بیش از گذشته به چشم می‌آمد، حضور پررنگ نشانه‌های جنگ اخیر و تلاش برای پیوندزدن آن با روایت تاریخی ۱۳ آبان بود. در میان تصاویر و پلاکاردهای حمل‌شده، عکس دانش‌آموزان جان‌باخته مدرسه میناب جایگاه ویژه‌ای داشت. گرامیداشت یاد این دانش‌آموزان، به‌ویژه ۱۶۸ شهید مدرسه شجره طیبه میناب که در قطع‌نامه پایانی نیز از آنان یاد شد، یکی از برجسته‌ترین وجوه مراسم امسال بود. در کنار تصاویر شهدای جنگ اخیر، عکس‌هایی از امام شهید، شهیده زهرا حدادعادل، شهید علی لاریجانی، شهید ابراهیم رئیسی، شهید سرتیپ عزیز نصیرزاده، شهید تنگسیری و دیگر جان‌باختگان نیز در دست شرکت‌کنندگان دیده می‌شد. دانش‌آموزانی با لباس‌های محلی اقوام ایرانی نیز در جایگاه حضور داشتند و اجرای سرود جمهوری اسلامی ایران در آغاز مراسم، فضای آیینی و دانش‌آموزی این مناسبت را برجسته کرد.

این حضور، صرفا بزرگداشت قربانیان جنگ نبود، بلکه نشان می‌داد چگونه یک واقعه نظامی می‌تواند به حافظه سیاسی و اجتماعی یک مناسبت تاریخی افزوده شود. ۱۳ آبان، پیش از این نیز با سه واقعه مهم گره خورده بود؛ تبعید امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۳ در پی اعتراض به قانون کاپیتولاسیون، کشته‌شدن دانش‌آموزان معترض در سال ۱۳۵۷ و تسخیر سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸. امسال اما جنگ اخیر و قربانیان آن، به‌ویژه دانش‌آموزان میناب، در کنار این سه واقعه قرار گرفتند تا معنای سیاسی روز دانش‌آموز و روز ملی مبارزه با استکبار با تجربه‌ای معاصر بازخوانی شود.

تنگه هرمز؛ از جغرافیای راهبردی تا نماد سیاسی

یکی از موضوعات محوری در تصاویر، بیلبوردها و پلاکاردهای مسیر راهپیمایی، تحولات خلیج فارس و تنگه هرمز بود. جنگ ۴۰روزه و پیامدهای آن، به‌ویژه اختلال در تردد کشتیرانی و انتقال انرژی، سبب شده است تنگه هرمز از یک گذرگاه مهم دریایی به یکی از کانون‌های اصلی منازعه ایران با آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن تبدیل شود. در روایت حاضر در مراسم، مدیریت و کنترل این آبراه در واکنش به حملات نظامی، به عنوان یکی از مؤلفه‌های قدرت ایران برجسته می‌شد. اهمیت این موضوع فقط به ابعاد نظامی محدود نیست. تنگه هرمز یکی از حساس‌ترین گلوگاه‌های تجارت جهانی انرژی است و هرگونه اختلال پایدار در آن می‌تواند پیامدهایی فراتر از مرزهای منطقه داشته باشد؛ از افزایش قیمت نفت و گاز گرفته تا بالارفتن هزینه حمل‌ونقل و فشار بر اقتصاد کشورهای مصرف‌کننده. همین پیوند میان امنیت منطقه‌ای و اقتصاد جهانی است که تحولات این آبراه را به مسئله‌ای فراتر از یک منازعه دوجانبه تبدیل می‌کند. در چنین شرایطی، بازتاب گسترده تنگه هرمز در راهپیمایی ۱۳ آبان را باید نشانه‌ای از تلاش برای نمایش ابعاد ژئوپلیتیکی جنگ و ظرفیت اثرگذاری ایران بر معادلات بین‌المللی دانست.

پرچم آمریکا در بخش‌هایی از مسیر به آتش کشیده و شعارهای ضدآمریکایی و ضداسرائیلی بارها از سوی راهپیمایان تکرار شد. در مقابل، پرچم بزرگ ایران بر فراز جمعیت حمل می‌شد. پلاکاردهایی در حمایت از برنامه هسته‌ای ایران و تأکید بر برخورداری کشور از ظرفیت‌های هسته‌ای نیز در میان جمعیت دیده می‌شد. در خیابان طالقانی، برخی دست‌نوشته‌ها به زبان‌های خارجی تهیه شده بودند؛ از جمله پلاکاردی به زبان آلمانی که موضعی تند علیه اسرائیل را بیان می‌کرد. این نشانه‌ها از تلاش برگزارکنندگان و برخی شرکت‌کنندگان برای فراتربردن پیام مراسم از مخاطب داخلی حکایت داشت، هرچند میزان بازتاب و دریافت این پیام‌ها در افکار عمومی جهانی، موضوعی جداگانه است.

علیرضا زاکانی، شهردار تهران و سخنران مراسم پایتخت، در سخنان خود کوشید با یادآوری توصیه امام خمینی(ره) مبنی بر اینکه «هرچه فریاد دارید سر آمریکا بکشید»، تأکید کرد اختلاف ایران و آمریکا را نباید اختلاف سلیقه یا اختلاف بر سر موضوعات مقطعی دانست، بلکه این تقابل، به گفته او، ریشه در مبانی و جهت‌گیری‌های متفاوت دو نظام سیاسی دارد. زاکانی آمریکا را «طاغوت زمانه» خواند و با پیونددادن سیاست خارجی جمهوری اسلامی به مفاهیمی چون استقلال، عدالت، معنویت و مقابله با نظام سلطه، انقلاب اسلامی را حرکتی در برابر نظم سیاسی مسلط جهان توصیف کرد. او همچنین با اشاره به سیاست‌های تحریمی و اقدامات نظامی آمریکا علیه ایران، این کشور را مانعی در مسیر شکل‌گیری ایران قدرتمند دانست و مدعی شد واشینگتن در مواجهه با اراده ملت ایران به اهداف خود نرسیده است.

۱۳ آبان؛ بازخوانی تاریخ و مطالبات سیاسی تازه

در حاشیه مراسم، سیدمحمدرضا میرتاج‌الدینی نیز با اشاره به سه واقعه تاریخی مرتبط با ۱۳ آبان، این روز را نماد ایستادگی در برابر مداخلات خارجی دانست. او با یادآوری اعتراض امام خمینی(ره) به قانون کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳، کشته‌شدن دانش‌آموزان در سال ۱۳۵۷ و تسخیر سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸، تأکید کرد این وقایع در حافظه تاریخی جمهوری اسلامی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. میرتاج‌الدینی همچنین با اشاره به اظهارات اخیر معاون اول رئیس‌جمهور درباره تسخیر سفارت آمریکا، از این اقدام به عنوان حرکتی در واکنش به مداخلات واشینگتن در امور ایران دفاع کرد. او مدعی شد آمریکا همچنان در پی تضعیف جمهوری اسلامی است و با اشاره به توان دفاعی کشور، از عملکرد نیروهای مسلح در مقابله با تهدیدات سخن گفت. ادعای توقیف و هدف قرارگرفتن نفتکش‌ها و رهگیری پهپادهای آمریکایی نیز از جمله مواردی بود که او برای توضیح توانمندی دفاعی ایران مطرح کرد. اما شاید مهم‌ترین بخش سیاسی مراسم، نه در سخنرانی‌ها، بلکه در متن قطع‌نامه پایانی آن قابل مشاهده بود. قطع‌نامه‌ای که در هشت بند تنظیم شده و در کنار مواضع متعارف ضدآمریکایی و ضداسرائیلی، مجموعه‌ای از مطالبات مشخص در حوزه‌های نظامی، هسته‌ای، دیپلماتیک و اقتصادی را مطرح می‌کرد. در این قطع‌نامه، تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران محکوم و بر ضرورت خون‌خواهی رهبر شهید و شهدای جنگ، به‌ویژه دانش‌آموزان میناب، تأکید شده است. همچنین موضوع به‌روزرسانی بانک اهداف و قرارگرفتن دارایی‌های مادی و غیرمادی آمریکا و اسرائیل در تیررس نیروهای مسلح، به عنوان یک ضرورت راهبردی مطرح شده است. تأکید بر تقویت دفاع بومی، بازتعریف معماری نظامی و امنیتی و دستیابی به توان پاسخ‌گویی فوری و بدون محدودیت جغرافیایی به تهدیدات نیز بخش دیگری از مطالبات مندرج در این متن است.

در حوزه سیاسی، قطع‌نامه بر تجدید بیعت با آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای و تبعیت از رهبری انقلاب تأکید می‌کند. همچنین هم‌افزایی میان میدان و دیپلماسی، انسجام در تصمیم‌گیری و هماهنگی قوای سه‌گانه را از الزامات عبور از شرایط کنونی می‌داند.

درخواست خروج از NPT

یکی از بخش‌های قطع‌نامه، بند پنجم آن است؛ بندی که فراتر از حمایت کلی از برنامه هسته‌ای ایران، خواستار بازنگری در منافع و الزامات استمرار عضویت جمهوری اسلامی در پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) شده و خروج از این پیمان را به عنوان مطالبه‌ای جدی مطرح می‌کند. اهمیت این بند در آن است که موضوع هسته‌ای را از سطح تأکید بر حقوق فنی و علمی ایران به عرصه‌ای حساس‌تر در سیاست خارجی و امنیت ملی منتقل می‌کند. عضویت در NPT برای ایران، علاوه بر تعهدات حقوقی، بخشی از چارچوب تعاملات بین‌المللی در پرونده هسته‌ای بوده است. با این حال، تبدیل چنین مطالبه‌ای به سیاست رسمی، موضوعی پیچیده‌تر از یک موضع‌گیری سیاسی است. خروج از NPT می‌تواند پیامدهای حقوقی، دیپلماتیک و امنیتی گسترده‌ای داشته باشد و بر مناسبات ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و دیگر بازیگران جهانی اثر بگذارد. قطع‌نامه در کنار این مواضع، به مسائل اقتصادی و اجتماعی نیز اشاره دارد. تأکید بر رفع مشکلات معیشتی مردم، مدیریت مصرف انرژی، حمایت از صنعتگران، کشاورزان و کارگران و قدردانی از خدمات‌رسانان، نشان می‌دهد برگزارکنندگان مراسم کوشیده‌اند مطالبات داخلی را نیز در متن سیاسی آن جای دهند. حمایت از فلسطین، لبنان، یمن و گروه‌های مقاومت منطقه‌ای و تأکید بر آنچه «وحدت ساحات» نامیده شده، بخش دیگری از این مواضع است. در مجموع، راهپیمایی ۱۳ آبان امسال را می‌توان تصویری فشرده از شرایط سیاسی ایران پس از جنگ دانست؛ مراسمی که در آن حافظه تاریخی انقلاب با تجربه جنگ، شهادت دانش‌آموزان، منازعه بر سر تنگه هرمز و مطالبات تازه در حوزه هسته‌ای و دفاعی پیوند خورد.

اسرائیل در آستانه بن‌بست سیاسی و پیامدهای منطقه‌ای آن



محسن شریف‌خدائی
تحلیلگر روابط بین‌الملل

انتخابات ۲۰۲۶ اسرائیل در یکی از پیچیده‌ترین و پرتنش‌ترین دوره‌های تاریخ سیاسی خود قرار دارد. سه سال پس از حملات ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و جنگی که بیش از ۷۰ هزار کشته در غزه برجای گذاشت، جامعه اسرائیل با شکاف‌های عمیق، بی‌اعتمادی گسترده، فشارهای خارجی و بحران مشروعیت سیاسی روبه‌رو است. بسیاری انتظار داشتند انتخابات بتواند مسیر تازه‌ای برای خروج از این وضعیت ترسیم کند، اما نتیجه نهایی نه‌تنها راه‌حلی ارائه نکرد، بلکه خود به بخشی از بحران تبدیل شد. آنچه رخ داد، نه پیروزی قاطع یک جناح، بلکه بن‌بست کامل سیاسی بود؛ بن‌بستی که می‌تواند اسرائیل را تا آستانه یک انتخابات دیگر در سال ۲۰۲۷ بکشاند و پیامدهای مهمی برای منطقه، به‌ویژه ایران، داشته باشد.

نتایج انتخابات نشان داد هیچ‌یک از دو بلوک اصلی قادر به تشکیل دولت نیستند. بلوک حاکم به رهبری بنیامین نتانیاهو اکثریت خود را از دست داد و از ۶۸ به ۵۳ کرسی سقوط کرد. اپوزیسیون یهودی به رهبری گادی آیزنکوت فقط اندکی پیش رفت و از ۴۶ به ۴۸ کرسی رسید. در مقابل، احزاب عربی با بسیج گسترده رأی‌دهندگان خود تقریبا دو برابر شدند و از ۱۰ به ۱۹ کرسی رسیدند. این نتایج نشان می‌دهد جامعه اسرائیل نه به‌طور کامل به سمت راست چرخیده و نه به سمت چپ، بلکه به‌شدت قطبی و پراکنده شده است. اپوزیسیون امید داشت آیزنکوت، با سابقه نظامی و ریشه‌های اجتماعی در میان یهودیان شرقی، بتواند رأی‌دهندگان سنتا راست‌گرا را جذب کند. بخشی از این اتفاق افتاد، اما نه به اندازه‌ای که بتواند اکثریت را تغییر دهد. در مقابل، احزاب عربی با رشد چشمگیر، اکنون یک‌سوم اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند، اما به دلیل خط قرمزهای سیاسی، قادر به تبدیل آن به قدرت اجرایی نیستند.

در چنین شرایطی، تشکیل دولت تا حد زیادی ناممکن به نظر می‌رسد. احزاب عربی اعلام کرده‌اند حتی به‌طور ضمنی نیز حاضر نیستند از نتانیاهو حمایت کنند. از سوی دیگر، آیزنکوت در کارزار انتخاباتی تأکید کرده بود فقط با احزاب یهودی وارد ائتلاف می‌شود؛ احزابی که اسرائیل را به عنوان کشور یهودی به رسمیت می‌شناسند و احزاب عربی در این تعریف نمی‌گنجند.

نتانیاهو تلاش دارد با آیزنکوت به یک ائتلاف بزرگ برسد؛ همان طرحی که ترامپ نیز او را به آن تشویق کرده تا کابینه‌ای بدون حضور راست افراطی تشکیل دهد. اما آیزنکوت این گزینه را فقط در صورتی می‌پذیرد که نتانیاهو از نخست‌وزیری کنار برود؛ شرطی که نتانیاهو قاطعانه رد کرده است. تاکنون هیچ نشانه‌ای از شکاف در صفوف حزب لیکود دیده نمی‌شود. در نتیجه، اسرائیل وارد روند پیچیده قانونی تشکیل دولت می‌شود. اگر همه مراحل بی‌نتیجه بماند، انتخابات جدید باید ظرف ۹۰ روز برگزار شود و این سناریو، محتمل‌ترین مسیر پیش‌روی اسرائیل به نظر می‌رسد.

پیامدهای داخلی این بن‌بست گسترده است. در صورت شکست مذاکرات، نتانیاهو به عنوان نخست‌وزیر موقت در قدرت باقی می‌ماند و کشور وارد چرخه‌ای طولانی از بی‌ثباتی سیاسی می‌شود. این وضعیت می‌تواند تصمیم‌گیری‌های کلان را فلج کند، شکاف میان جامعه یهودی و عرب را افزایش دهد، بحران اعتماد عمومی را تشدید و زمینه تشکیل کمیسیون تحقیق درباره وقایع ۷ اکتبر را فراهم کند. این بی‌ثباتی در شرایطی رخ می‌دهد که اسرائیل با فشارهای خارجی بی‌سابقه‌ای روبه‌رو است. خشونت شهرک‌نشینان و عدم مهار آن، باعث شده اروپا تحریم‌هایی علیه تل‌آویو اعمال کند و محدودیت‌هایی بر صادرات تسلیحات به اسرائیل وضع شود. در آمریکا نیز احتمال کاهش کمک‌های مالی و محدودیت بر صادرات تسلیحات به اسرائیل وجود دارد، اگر دموکرات‌ها کنترل کنگره را به دست گیرند.

در چنین شرایطی، احتمال ازسرگیری جنگ با ایران یکی از مهم‌ترین نگرانی‌هاست. گزارش‌ها نشان می‌دهد نتانیاهو و دولت آمریکا در حال بررسی گزینه حمله احتمالی به ایران هستند. اما پرسش کلیدی این است که آیا نخست‌وزیری که اکثریت خود را از دست داده، می‌تواند کشور را وارد جنگی بزرگ کند؟ چنین اقدامی می‌تواند بحران سیاسی داخلی را تشدید کند، شکاف میان ارتش و دولت را افزایش دهد، اعتراضات اجتماعی را شعله‌ور کند و حمایت خارجی را بیش از پیش کاهش دهد. با این حال، نتانیاهو ممکن است جنگ را به عنوان راهی برای بازگرداندن حمایت داخلی، جلوگیری از سقوط سیاسی و ایجاد فضای اضطراری برای تشکیل دولت در نظر بگیرد. اما این اقدام می‌تواند پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی برای اسرائیل و منطقه داشته باشد.

در این میان، یک عامل جدید وارد صحنه شده است: تلاش‌های مستقیم دونالد ترامپ برای شکل‌دادن به یک ائتلاف میان گادی آیزنکوت، نفتالی بنت و آویگدور لیبرمن. هدف اصلی ترامپ نه کناررزدن نتانیاهو، بلکه واداشتن او به تشکیل دولتی بدون حضور احزاب راست افراطی است؛ دولتی که نتانیاهو همچنان در رأس آن باشد، اما ترکیب کابینه‌اش تغییر کند و از وابستگی به جریان‌های تندرو فاصله بگیرد. از نگاه ترامپ، حضور بن‌گویر و اسموتریچ در کابینه مانع تصمیم‌گیری‌های کلان و موجب تنش در روابط واشینگتن-تل‌آویو شده است. به همین دلیل، او می‌کوشد با نزدیک‌کردن آیزنکوت، بنت و لیبرمن به یکدیگر، فشار لازم را برای تشکیل یک دولت میانه‌روتر فراهم کند.

از سویی، بخش مهمی از جامعه اسرائیل نسبت به دخالت ترامپ در سیاست داخلی آن حساسیت شدید دارند. بسیاری از رأی‌دهندگان، چه در جناح چپ، چه در میانه و حتی بخشی از راست سنتی، معتقدند دخالت یک کشور خارجی در فرایند تشکیل کابینه اسرائیل، نقض استقلال سیاسی کشور است.

در مجموع، انتخابات اخیر اسرائیل نه‌تنها راه‌حلی برای بحران سیاسی نبوده، بلکه خود به بخشی از بحران تبدیل شده است. بن‌بست کامل میان جناح‌ها، رشد چشمگیر احزاب عربی، کاهش مشروعیت نتانیاهو، دخالت خارجی و فشارهای بین‌المللی، اسرائیل را وارد چرخه‌ای از بی‌ثباتی ساختاری کرده است.

نتانیاهو در گذشته نشان داده بحران‌های امنیتی می‌توانند موقعیت سیاسی او را تقویت کنند، اما شرایط امروز اسرائیل با دوره‌های پیشین تفاوت دارد. او اکثریت خود را از دست داده، جامعه اسرائیل به‌شدت قطبی شده، حمایت خارجی کاهش یافته و فشارهای اقتصادی و اجتماعی رو به افزایش است. با این حال، او ممکن است جنگ را به عنوان راهی برای بازگرداندن حمایت داخلی، جلوگیری از سقوط سیاسی و ایجاد فضای اضطراری برای تشکیل کابینه در نظر بگیرد. این محاسبه، هرچند از منظر سیاسی محتمل است، می‌تواند پیامدهایی غیرقابل پیش‌بینی برای اسرائیل و منطقه داشته باشد.

نکته مهمی که می‌تواند محاسبات امنیتی را تغییر دهد، هم‌زمانی وضعیت اسرائیل با انتخابات کنگره آمریکاست. اعضای کنست جدید اسرائیل تا ۱۰ نوامبر سوگند یاد نمی‌کند و تا آن زمان، نتانیاهو همچنان بر پارلمان فعلی کنترل دارد و از اکثریت برخوردار است؛ اکثریتی که پس از تشکیل مجلس جدید از میان خواهد رفت. از سوی دیگر، انتخابات کنگره آمریکا در ۳ نوامبر برگزار می‌شود و هرچند نتایج آن بلافاصله فضای سیاسی واشینگتن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما کنگره جدید تا اوایل ژانویه آغاز به کار نمی‌کند. در این فاصله، دولت ترامپ همچنان با کنگره فعلی در تعامل و از اختیارات کامل برخوردار است. این هم‌پوشانی زمانی -یعنی دوره‌ای که نتانیاهو هنوز اکثریت کنست را در اختیار دارد و دولت آمریکا نیز تا آغاز به کار کنگره جدید محدودیتی ندارد- می‌تواند احتمال تصمیم‌گیری‌های امنیتی، از جمله اقدام مشترک آمریکا و اسرائیل علیه ایران را افزایش دهد؛ هرچند چنین اقدامی همچنان با ریسکی بالا و پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی همراه است.